

جوانمرد دشتستانی

رسول رفت ، رسول پرویزی رفت ، جوانمرد دشتستانی دیگر در میان ما نیست. امروز با شنیدن خبر مرگش چشمم گریست و اکنون که می‌خواهم درسوگ او قلم بگیرم با خود به محاکمه نشسته‌ام . خبر مرگ او تکان سختی به من داد ، منقلبم کرد ، اشکم بی اختیار سرازیر شد ، و این حالت یکی از هفت هشت موردی بود که در زندگی من پیش آمده بود . از خودم پرسیدم چرا ؟ واقعا چرا خبر مرگ پرویزی تا این مایه متأثرم کرد ؟

آیا برای این بود که رسول نویسنده شیرین قلم و هنرمندی بود ؟ نویسنده خوب و چابک قلم کم نداشته‌ایم و نداریم و نخواهیم داشت. درست است که بسیاری از قطعات و نوشته‌های رسول جانی در ادبیات فارسی دارد. درست است که «شلوارهای وصله دار» یکی از نمونه‌های جاندار و دلنشین طنز معاصر است، اما نظیر رسول یا حتی بهتر از رسول درین زمینه کم نیست ، و انگهی اگر تأسف من برای مرگ رسول نویسنده و طنز نویس باشد، تأسفی کهنه است و مربوط به ده دوازده سال پیش، نه امروز .

از خودم پرسیدم آیا غم مرگ رسول از اینرو بردوش من سنگینی می‌کند که یکی از بهترین و صمیمی‌ترین و نزدیک‌ترین دوستان و همدمانم را از دست داده‌ام ؟ جواب منفی بود. دنیا دنیای کون و فساد است ، کاروانی است که می‌رود و دو قدم پیش و پس در این راه بی‌نهایت نه مایه بخش‌آوری تواند بود و نه افزاینده غمی . و انگهی درسالهای اخیر من و رسول بسیار کم همدیگر را می‌دیدیم و کمتر از گذشته‌ها مجال این داشتیم که به خلوت صفا پناه ببریم و جهان گذران و بازی خلق جهان را از پس پرده دودی آفرینش تماشا کنیم .

خویشتم خویش را محاکمه کردم که آیا تأسف از درگذشت رسول از این روست کسه دیگر آن دهان پرسخن و شیرین گوی رونق فزای مجالس دوستانه ما نیست ، دیگر آن نقالی‌های لطیف و پرنطنز و جاندار در فضای محفل دوستان طنین افکن نخواهد بود ؟ خالی از شائبه ریا اجازه فرمائید عرض کنم که این هم در حد خود غمی بود ، اما نه بدان مایه که جان غم - آشنای مرا بدین شدت تحت تأثیر ضربه‌های کوبنده خود قرار دهد . یار محفل آرای شیرین سخن کم نیست . و انگهی آلام اجتماعی و گرفتاریهای زندگی دیگر مجالی برای گردهم‌نشستن و محفل کردن و گل گفتن و گل شنیدن باقی نگذاشته است، روزگار روزگار غم است و خشم و خون خوردن و خاموش نشستن .

پس، چرا مرگ رسول مرا بدین حد متأثر کرد ؟ راستی چرا ؟ و در جستجوی پاسخ این «چرا» به گذشته‌ها سفر کردم :

ارادت من به رسول از بیست و چند سال پیش شروع شد ، و واسطه این آشنائی روزنامه «ایران ماه» بود. در آن روزگاران جمعی از بهترین متفکران و نویسندگان زمان با ایران

ما همکاری داشتند و این روزنامه کم تیراژ و فراوان تأثیر مطلوب طبع همه کسانی بود که از مطبوعات مطالبی بالاتراز گزارش حوادث و اعلان‌های ختم و ترحیم می‌خواستند. در آن روزها بازار سالوس و ریاکرمی داشت و دکان عوام‌فریبی رواج و رونق . گویا دولت وقت لایحه‌ای به مجلس برده بود برای منع فروش و استعمال مشروبات الکلی. مرحوم ظهیرالاسلام به مقتضای عنوان و لقبش در محاسن لایحه داد سخن داده بود و مهدی فرخ بالا لایحه مخالفت کرده بود .

در این گیرودار مقاله‌ای بامضای «رسول» در ایران ما منتشر شد ، با شری گمرا وطنزی زنده و لحنی خودمانی و از همه بالاتر بی ریا و شهامت آمیز . هنوز مضمون این عبارتش چاشنی بخش مذاق جان من است که «امیدوارم دختر رز حجله نشین بزم عشرت فرخ باشد» در آن آشفته بازار ظاهر سازی و ریاکاری ، شهامت رسول مرا مجذوب کرد و در ردیف خوانندگان و ستاینندگان قلم نافذ و ثرجاندار و گزنده خویش در آورد .

و به سائمه همین ارادت دیرینه ، چند سال بعد، در ایامی که از برکت دولت وقت، مجال قلم زدنی بود و من در مجله خوشه با جهانگیر تفضلی «نکته نویسی» آن روزگار آشنا شده بودم ، دعوت او را برای آشنائی با پرویزی استقبال کردم و ترتیب نخستین دیدارمان به همت «جهان» شبی در رستوران «سورن» داده شد و آن شب دریاقتم که انتخاب و نظر «جهان» سائب است و محضر «رسول» صد برابر نوشته‌هایش لطف و گرمی و گیرائی دارد.

این دوستی ادامه یافت و با گذشت زمان بیشتر و محکمتر شد و چه شبها که شبگردیهایمان از رستوران لوکس باشگاه فرانسویان شروع می‌شد و به دخمه‌های جنوب شهر می‌انجامید .

پس از آن رسول در جریانهای سیاسی افتاد، نویسنده شلواریهای وصله‌دار بر مسند معاونت نخست وزیر تکیه زد، حزب ساز و لژبویون باز و وکیل و سناتور شد ، اما در هر حال و هر منصبی همان رسول رند عالم سوزی بود که با «مصلحت‌بینی» سروکاری نداشت .

مقام و منصب رسول را تغییر نداد ، و این نکته بسیار نادر و بسیار مهمی است، لازمه کسب و حفظ مقام و منصب در هر رژیم و هر حال و هوایی ، مقداری سالوس و ریاست در لفافه «حفظ ظاهر» و میلیتی انحراف مادی و حرص مال اندوزی است بعنوان «بیم آینده» و رسول ما تاواپسین روز های عمرش از این هردو پرتگاه بر کنار ماند.

مردان سیاست در کشور ما - و شاید بسیاری از کشورهای نظیر ما - در عروج از نردبام مناصب ، شیوه یکسانی دارند ، به هر پله بالاتری که پانهادند ، با همه تعلقات گذشته وداع می گویند و یاران دوران تنگی و محرومیت را فراموش می‌کنند و منصب تازه را برای خود تولدی دیگر می‌شمارند. اصول اخلاقی محکم و ضمیری استوار می‌خواهد تا در برابر این تمایل غریزی مقاومت کند و پله‌های فرودین نردبام را درهم نشکند و رابطه خود را با یاران گذشته که اغلب مزاحمان پرتوقع امروزند ، قطع نکند ، و رسول ما صاحب این قدرت روح بود . در همیشه گشوده خانه‌اش از همه دوستان دیروز و امروز بیگسان استقبال میکرد ، و باشیوه عبارانه خاص خویش فلان پبله‌ور شندر پندری دشتستان را همدوش امیران و وزیران می‌نشانید و در محفلی که به دیگک جوش قلندر بی‌شبهات نبود مبداننداری می‌کرد . و این شیوه جوانمردان است .

در سالهای سیاه روزگار ما، شیوه مختار مردان مقام ومنصب این است که اگر کسی از دوستان و نزدیکانشان در فراز و نشیب‌های سیاسی به تهمتی گرفتار آمد یکباره از او ببرند و نه تنها بترک آشنائیکها گویند، بلکه به حکم غریزه حفظ جاه و مقام، خود بیرحمانه‌تر از هر جلادی شمشیر ناسزا بر گردن باریکتر از موی او فرود آرند. و گرچه متهم مظلوم فرزند یا برادرشان باشد، از او تبرا جویند و حتی نامه استغاثه او را ناگشوده پاره کنند و فریاد امانخواه او را ناشنیده بگیرند.

در چنین روزگاری، جوانمردی بسیار می‌خواهد برای نجات یار گرفتار به هر دری زدن و هر دستی بوسیدن و بهر قیمتی او را رها نند. و رسول از این مایه جوانمردی‌ها بسیار داشت. به شیوه عیاران دل بدریا میزد و به یاری گرفتاران میشتافت و درین رهگذر دل شیر و همت جوانمردان داشت.

با خلق خدا بشوخی «صنعت» کردن و حافظ مجلسی و دردی کش محفلی بودن، اخلاق مختار بزرگان عصر ماست. به مقتضای روز، به حاکم منصوبی سر می‌سپهند و مقام و موقعیت او را دستاویز ترقیات خود می‌کنند و در عین حال از دو نکته غفلت ندارند، یکی آنکه دسترسی به قبله حاجات را بخود منحصر کنند و از نزدیک شدن دیگران بطایف حیل جلوگیری نمایند و در این پرده داری غیرت ورزند. دیگر آنکه به حکم مصلحت بینی و مال اندیشی از ورق گردانی لیل و نهار اندیشه کنند و با حاکم معزول نیز رابطه مخفیانه‌ای دایر سازند و با او نیز در خفا لاس‌محبت بزنند که اگر روز گاری دفتر ایام و ورق خورد بی سنگر و بی پناه نمانند. این خصلت دوسره بار کردن و در دو قبله نماز خواندن و «دل سوی تو و دیده بجای دگرستم» اگر با موازین اخلاقی منطبق نباشد، در عرف زمان ما عیبی ندارد که «البلاء اذا عمت طابت». در دوستی صفا کردن و بر نطفه محبت پاکباز بودن، شیوه جوانمردان است و رفیق از دست رفته مأچنین بود.

همه می‌دانند که او به درگاهی سرسپرده بود و در این سرسپردگی اخلاص تمام داشت و چندین برابر آنچه در این دوستی حاصل کرد، در طبق اخلاص نهاد و فدای قدم یار عزیز کرد. کسانی که در سالهای اخیر از پرتو دوستی بزرگان بجائی و نوائی رسیدند، کم نیستند اما بسیار نادرنند آنانکه در غیب و حضور یکسان باشند، و بدین صراحت و شهامت سینه خود را آماج طعن گوشه نشینان و مخالفان کنند و در هر محفل و مجلسی «امیر، امیر» بزنند و صادقانه حق دوستی ادا کنند.

دوستان و هم‌مقدمان و هم‌قلمانی که از رسول رنجیدند و اندک اندک تر کش گفتند، نکته گیران آزاده‌ای بودند که نمی‌توانستند با رسول درین مداحی‌ها هم‌داستانی کنند، و اگر رسول اندکی درین راه کوتاه می‌آمد و بهر مناسبت و گاهی هم بی‌مناسبت به ستایش و دفاع از محمد و حش بر نمی‌خاست، هم مایه رنجش دوستان نمی‌شد و هم امکان این بود که خریدارانی دیگر به شکارش برخیزند و به قیمتی بیشتر خریدارش گردند.

اما در مذهب عیاری و جوانمردی «نمازی در دو محراب» درست نیست. و من در دست بخاطر همین خصیصه، همین فداکاری و صفای محضش در دوستی او را دوست میداشتم، و گرچه با محراب و منبرش رابطه‌ای نداشتم.

رسول منظر مجسم عیاری و جوانمردی در روزگار ما بود. درباره عیاران وقتیان در کتابها بسیار خوانده‌ایم، اما قرن بیستم دیگر قرن عیار بازی و جوانمرد پروری نیست، بالای ماشین زدگی، تعلقات روزافزون مادی، حرص بی‌نهایت جاه طلبی دیگر میدان را برای عیارپیشگی تنگ کرده است.

و در این دنیای وانفساء، رسول يك جوانمرد به تمام معنی بود. یکی از اصول عیاری صفای محض و وفای لایزال است نسبت به ولی نعمت، مرد عیارجان به خطر می‌افکند، از مهالك نمی‌هراسد، پروای خویش و کار خویش و جان خویش ندارد، همه امکانات و هوش و تدابیر خود را در خدمت ولی نعمتش می‌گذارد و هرگز از پشت سر بدو خنجر نمی‌زند. مرد عیار پروای این ندارد که فرمانده محبوبش در نظر مردم خوب است یا بد. ظالم است یا عادل. پاك است یا ناپاك. ملاك کارمرد عیار ضابطه و سلیقه خودش است نه رد و قبول اجتماع. و اگر کسی را پسندید و قبول کرد و به خدمتش کردن نهاد با آن سرسپردگی همه امکانات و توانائی و ذوق و حتی وجودش و از آن بالاتر حیثیتش را فدا می‌کند و پروای طعن و دق دیگران را ندارد. چنان فضای سینه‌اش از نقش دوست پر می‌شود که وجود خود را به فراموشی می‌کشد.

و رسول پرویزی چنین بود، در محبت و صفای کدک و یکجبهت و یکر و بود، از همه وجودش مایه می‌گذاشت و بر نطف محبت قمار باز پا کباز بود.

رسول رفت و از او بجز قصه‌های طفر آمیز و لوندش، خاطراتی در ذهن آشنایان باقی ماند. دوست و دشمن درباره او تفراتی دارند. کسانی که از او رنجیده و بریده بودند، اغلب ستایندهان پیشین طبع و قلمش بودند، اما چون با راهی که در سیاست گزیده بود موافقت نداشتند و از طرفی به اهمیت وجودش و قدرت قلمش آشنا بودند و او را وزنه سنگینی در کفه حریف می‌پنداشتند بیرحمانه از او بریدند یا سرسختانه به جنگش آمدند.

کسانی که دوستی را تا آخر بر سر بردند دوسته بودند، گروهی که موقعیت سیاسی او را برای خویش غنیمی می‌شمردند و به پنجه گره گشای او نیاز داشتند، و ممدودی که فداکاریها و ستایشهای بی‌پروای او را معرف صفای باطنش می‌دانستند و درین قحط سال وفا این خصلت ممتاز را می‌پسندیدند و می‌گفتند، خوشا بسعادت او که در راه خویش ثابت قدم و وفادار بود.

بینما

مؤسس و مدیر و سردبیر : حبیب یغمائی

مدیر داخلی : پرویز یغمائی

دفتر : طهران - خیابان خانقاه - تلفون ۳۰۵۳۴۴

اشترک سالیانه: ایران صد ، خارجه صد و پنجاه ، تک شماره ده تومان .

چاپ محمد علی فردین